

نگاه مترجم به زبان مبدأ

دکتر ژاله کهنمویی پور

عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

e-mail: Jkahn mouie@ut.ac.ir

چکیده

چنانچه چندین متن ترجمه شده از یک اثر را در کنار هم قرار دهیم - منظور ترجمه‌های خوب و وفادار به متن است - متوجه ویژگی نگاه و زبان مترجم در هر متن خواهیم شد، نگاهی که متفاوت از نگاه آن دیگری است و مهمتر از همه متفاوت از نگاه نویسنده متن که خود به زبانی دیگر تعلق دارد. هر مترجم، هر قدر آشنا به زبان مقصد باشد، باز هم متنی را که برای ترجمه به دست می‌گیرد از خلال فرهنگ خویش نظاره می‌کند.

این مقاله، با مقایسه برخی متون ترجمه شده، به گونه‌ای نگاه بیگانه مترجم را در فرهنگ بومی بررسی می‌کند و حاصل این بیگانه نگری را و این که آیا این نگاه در نهایت متن را از اصلیت خود خارج نمی‌سازد؟ یا بعکس زمینه تعبیرهای بیشتری را برای متن مهیا می‌کند.

واژه‌های کلیدی: نگاه مترجم، نگاه مؤلف، تصویرسازی، موسیقی کلام، لحن کلام.

مقدمه

آنتوان برمن در کتاب معروفش *آزمونی در وادی غریبه L'épreuve de l'étranger* که به سال ۱۹۸۴ یعنی هفت سال قبل از مرگش نوشت، معتقد بود که «ترجمه نگاهی در وادی غریبه است». اما گاه مترجم آنچنان در این وادی غرق و آنچنان در زبان حل می‌شود که گویی این نگاه به جای غریبه، خویشتن را می‌بیند و نگاهی است منطبق با نگاه نویسنده اصلی متن. در هر ترجمه بین نگاه مترجم و نگاه مولف به زبان و به متن گاه پیوستگی وجود دارد و گاه گسستگی. آنچه مسلم است هیچ یک از این دو در ارتباط با درک صحیح مفهوم متن نیست، چه نگاه مترجم گسسته از نگاه نویسنده باشد، چه منطبق بر آن چرا که بدون درک مفهوم یک متن، کمتر مترجمی دست به برگردان آن به زبانی دیگر می‌زند. پس در این سخنرانی مد نظر ما مترجمین به نام و شناخته شده‌اند و هدف، بررسی این گسستگی و پیوستگی در نگاه مترجم به نسبت نگاه مولف که آن هم در یگانگی آهنگ واژه‌ها، یگانگی سبک مترجم با نویسنده و یگانگی تصویرسازی آنها منعکس است.

بحث و بررسی

در بخش چهارم کتاب وصیت‌های تحریف شده *Les testaments trahis* میلان کوندرا مترجمین فرانسوی را به محاکمه می‌کشد که یا تحت پوشش زیبا سازی سبک و یا به بهانه وفاداری کامل به متن مبدأ، نگاه خاص خود را به متن تحمیل می‌کنند. کوندرا در این بخش کتابش ترجمه‌های مختلف کتاب قصر اثر کافکا را به زبان فرانسه از ۱۹۳۸ یعنی نخستین ترجمه توسط ویالات *Vialatte* تا ۱۹۸۴، آخرین ترجمه توسط لوتولاری *Lotholary* با گذر از رتوشهایی که در انتشارات پلیاد روی ترجمه‌های پیشین این کتاب اعمال شده، مورد بررسی قرار می‌دهد و در تفسیری که کوندرا از ترجمه‌های این کتاب کافکا می‌کند نشان می‌دهد که چگونه یک تفاوت جزئی در ترجمه برخی واژه‌ها می‌تواند ذهنیتی در خواننده ایجاد کند که به دور از ذهنیت نویسنده اصلی متن است، به عنوان مثال در برخی از ترجمه‌ها، بعضی کلمات و توصیف‌ها از برگردان کتاب کافکا حال و هوایی توریستی به این کتاب می‌دهد، در حالی که این حال و هوا کاملاً" به دور از ذهنیت

کافکاست. کوندرا که خود مترجم نیست ولی نویسنده و مفسر کافکاست کاملاً این نگاه مترجم را که باعث می‌شود در بعضی موارد متن در مرز بین دغدغه ادبیت و ترجمه وفادار به متن، در نوسان باشد، می‌بیند. کوندرا در واقع نظاره گر نگاه مترجم است در زیباسازی متن و دغدغه‌اش برای حفظ ادبیت متن.

کوندرا در همین بخش از کتاب می‌گوید: «موقعیت مترجم بسیار حساس است: هم باید وفادار به متن باشد و هم نگاه خویش را در متن نشان دهد، پس چه باید بکند؟ مترجم می‌خواهد به طور آگاهانه یا ناخودآگاه نقطه نظر خود را در متن بازگو کند. به همین دلیل واژه‌ای اختیار می‌کند که ظاهراً "خیانتی به متن نشده باشد ولی نگاه او به متن نیز حفظ شود». و اضافه می‌کند آنجایی که من به عنوان نویسنده کتاب، واژه «مولف» را بکار می‌برم مترجم این واژه را «نویسنده» ترجمه می‌کند، آنجایی که من از «نویسنده» سخن می‌گویم مترجم در برگردان واژه آن را به «داستان‌نویس» تبدیل می‌کند و آنجایی که من از «رمان نویس» بحث می‌کنم مترجم «مولف» خطابش می‌کند. وقتی من از بیت شعری سختی می‌رانم مترجم آن را نظم ترجمه می‌کند و زمانی که من راجع به نظم حرف می‌زنم مترجم در برگردان واژه آن را «شعر» می‌خواند.

بدین گونه مترجم همواره در پی بیان بهتر و بیشتر ترجمه خویش است و شفاف کردن آن: یک پایش در زبان مبدأ و پای دیگرش در زبان مقصد است و در پلی که میان دو زبان برقرار نموده همواره سرگردان است که کدام واژه را برگزیند اما مسلماً "واژه‌ای برمی‌گزیند که هم معنی را برساند و هم نگاه او را به متن. یک مترجم خود خالق یک متن است و به اندازه مولف در زیباسازی متن ترجمه شده نقش اساسی را بازی می‌کند. او متنی را به جای متن اصلی به خوانندگان که قادر به خواندن متن اصلی نیستند پیشنهاد می‌کند. او مولف دوم متن یا یک مولف دیگر برای همان متن است و در همه جا نگاهش را در قلم او و در آوای نگارشش حس می‌کنیم، به طوری که برگردان یک متن توسط چند مترجم می‌تواند نگرش‌های متفاوتی را مطرح سازد بدون آنکه مفهوم اصلی متن فراموش شود. گاهی در ترجمه متن نگرش مترجم و نگرش مولف متن اصلی بر هم منطبقند. همچون ترجمه به‌آذین از رمان معروف رومن رولان، *جان شیفته* *L'âme enchantée* همین انتخاب عنوان

به این زیبایی خود نشان از ظرافت طبع و نگرشی منطبق با نگرش نویسنده اصلی دارد. در برگردان کل این رمان، به آذین به گونه‌ای شگفت آور جریان پویایی را که بسان رودخانه‌ای پر خروش در حرکت است و ما در متن فرانسه و در نگارش رومن رولان شاهدش هستیم، در نگرش خود به متن و در نگارشش منعکس می‌نماید. ترجمه به آذین از جان شیفته رومن رولان انطباق دو نگرش، یعنی نگرش مترجم و نگرش نویسنده را کاملاً گویاست. نگاه به آذین به متن رومن رولان همچون نگاه یک غریبه نیست بلکه یک نگاه خودی است. در حالی که نگاه همین مترجم به نوشته‌های بالزاک، در عین وفاداری کامل به متن اصلی، یک نگاه غریبه است. یعنی چنین انطباقی را ما در نگرش به آذین و نگرش بالزاک شاهد نیستیم. ترجمه مهدی سبحانی از پروست نیز با وجود وفادار بودن به متن بیانگر یک نگاه غریبه است و حال و هوای سبک پروست را ندارد. در ترجمه یک متن ادبی نگرش در کاربرد و گزینش واژه‌ها، استعاره‌ها، صور خیال منعکس است، در چیدن تصویر در کنار هم و بر روی هم، تصویرهایی کوتاه و گیرا. زمانی که هوگو گروه‌های سه‌تایی صفت، فعل و اسم را کنار هم می‌چیند یا پروست چندین صفت، فعل و عبارت کوتاه را طوری یکی بعد از دیگری قرار می‌دهد که به تدریج هر کلمه، هر عبارتی حسی قوی‌تر یا برعکس ضعیف‌تر از کلمه و عبارت قبلی در خواننده ایجاد کند، ما نگاه نویسنده، جوهر نویسنده یعنی ترکیب و ابداع او را حس می‌کنیم. حال چگونه نگرشی با رنگ و بویی مشابه در برگردان آثار این نویسندگان را باید ایجاد کرد، این دیگر بر عهده مترجم است. می‌بینیم کار مترجم کاری است بس دشوار. ریشار میله Richard Millet در کتاب *احساس زبان می‌نویسد*، احساس زبان متفاوت از عشق به زبان است: گاهی عشق به زبان مادری داریم یا به زبان‌هایی که علاقه مند به آموختنشان هستیم ولی احساس زبان یعنی این که شم و نبوغ زبان، مهارت کاربرد تصویرها و تأثیر پذیری دال و مدلول را بر یکدیگر، یکجا داشته باشیم. گاهی می‌بینیم حتی در محاوره، بعضی از ما در کاربرد واژه‌ها تصویرسازی می‌کنند، به نظر میله اینان از «احساس زبان» برخوردارند. این احساس در سبک پروست کاملاً محسوس و بسیار قوی است و همین باعث می‌شود که بعضی بگویند جان سخن پروست در کالبد جمله غیر فرانسوی نمی‌گنجد، پس اگر چنین است چرا این همه آثار پروست به زبان‌های مختلف

ترجمه شده است؟ نکته اینجاست که ورود به دهلیز پیچ در پیچ جملات مملو از تصویر پروست کاری است دشوار، به همین دلیل باید به مترجم آثار پروست یعنی آقای مهدی سحابی به خاطر کار دشواری که بر عهده گرفته آفرین گفت. شاید در بین ترجمه‌های متعدد به زبان‌های بیگانه از آثار پروست کمتر مترجمی توانسته باشد با وجود وفاداری کامل به اثر پروست آن افسون نوشتار پروست، آن وزن و موسیقی کلمات را که یکی از ارکان جادویی کلام اوست حفظ نماید. یکی از شگردهای او که در آثار هوگو نیز به کرات به چشم می‌خورد کاربرد تواتر در جمله است با رعایت کامل تجانس آوایی، چه بهتر که این تواتر و این تجانس آوایی، به نوعی، در برگردان جملات نیز حفظ شود. به عنوان مثال در طرف خانه سوان، در بخشی از کتاب، سخنی از اولین ملاقات آقای سوان با خانواده وردورن Verdurin است. علاوه بر سوان، دکتر کوتار Cottard، یک پیانیست جوان، یک جوان نقاش و چند مهمان دیگر که تقریباً "آخر شب به جمع آنان می‌پیوندند، حضور دارند. پس از صرف شام پیانیست جوان شروع به نواختن می‌کند. نوای موسیقی، خاطراتی را در سوان زنده نموده حسی دلپذیر در او به وجود می‌آورد و افکاری که پیش از شنیدن این موسیقی هرگز به آنها نیندیشیده بود، گویی جمله‌ای از امواج نوای موسیقی بیرون میزند و سوان را دستخوش عشقی ناشناخته می‌کند. در اینجا مترجم می‌نویسد:

« جمله با آهنگی کند او را نخست به یک سو، سپس به سویی دیگر و پس آنگاه به

دورترها، به سوی خوشی‌ای فاخر، نامفهوم اما دقیق می‌برد»

بخش اول جمله که در آن تکرار بعضی آواها را شاهد هستیم تقریباً "منطبق با جمله پروست است ولی «خوشی‌ای فاخر نامفهوم اما دقیق» به دور از کلام پروست است شاید اگر به جای «خوشی‌ای فاخر» «سعادت‌ی والا» یا «شکوهمند» بکار برده می‌شد و به جای «نامفهوم»، «ناملوس» و بالاخره به جای دقیق «مشخص» «précis» بکار می‌رفت، این تجانس آوایی با تکرار آهنگ "S" «س و ش» بیشتر حفظ می‌شد، به خصوص که اصطلاح خوشی‌ای فاخر یکباره جمله آهنگین را سنگین و نامأنوس می‌کند. یا هم چنین در ص ۵۰۵ ترجمه طرف خانه سوان که سخن از قطار ساعت یک و بیست و دو دقیقه است که از شهرهای متعددی می‌گذرد و نام هر یک از این شهرها راوی داستان را به دنیایی از

خیال می‌کشاند، نویسنده در توصیف هر یک از این شهرها، در ارتباط با وزن و آهنگ نام شهر، تصویری آهنگین و رنگین از آن ارائه می‌کند که هم آهنگ با آوای تلفظ نام این شهر است. در ترجمه کتاب همگی این تصاویر حذف شده است چرا که برگردان واژه‌ها هرگز نمی‌توانست آن تخیلی را که تلفظ آهنگین نام هر شهر در راوی داستان که آن زمان بچه‌ای بیش نبوده به وجود آورده، به خواننده القا، کند. در اینجاست که می‌بینیم جایگاه اسامی خاص با وجود اهمیت ویژه‌ای که برای پروست داشت و انگیزه و عامل تصویرسازی‌ها و خیال پردازی‌های پی در پی اش بود، برای خواننده آثار ترجمه شده پروست و از خلال جملات ترجمه شده چندان ملموس نیست.

خود پروست در *زمان بازیافته* می‌گوید با کار کردن روی استعاره، یعنی نزدیک کردن یک کیفیت مشترک بین دو احساس متفاوت است که می‌توان به جوهره‌ای مشترک رسید و نویسنده سعی دارد مکانیزم حافظه غیر ارادی را بکار برده آنچه را که در زمان حال تجربه می‌شود به گذشته فراموش شده نزدیک کند و خاطره‌ها از این احساس کنونی زاده شوند. گذشته در فراسوی زمینه این حافظه است، در یک شیئی مادی، در پس احساسی که این شیئی می‌تواند به ما بدهد، پنهان گشته است، شیئی که در حالت عادی ما حتی فکرش را هم نمی‌کنیم ولی ممکن است اتفاقی رخ دهد که ناگهان حضور آن در ذهن ما بزرگ و بزرگتر شده به انگیزه‌ای جهت خلاقیتی عظیم تبدیل گردد. ارتباط بین این خلاقیت و اسامی و اشیاء در نوشته‌های پروست کاملاً محسوس است. ولی در ترجمه آثار پروست این ارتباط چندان ملموس نیست زیرا برگردان موسیقی کلام پروست غیر ممکن به نظر می‌آید، و هیچ مترجمی، در هیچ زبانی قادر به حفظ کامل این ارتباط نیست. به همین دلیل ترجمه پروست توسط مهدی سحابی یکی از بهترین ترجمه‌های پروست به زبان خارجی است. برخی از مترجمین همچون فلور که نوشته‌های خود را به صدای بلند می‌خواند تا آهنگ جملاتش را تنظیم کند، سعی دارند ترجمه‌های خود را به زبان بلند بخوانند تا ببینند جمله آهنگ و وزنش را حفظ کرده یا نه. یکی از مسائلی که در ترجمه متون فرانسه وجود دارد و به خصوص در ترجمه فرانسه به انگلیسی بسیار مشکل ساز است تغییر لحن است زمانی که در متن مخاطبی که شما خطاب می‌شد، ناگهان تو خطاب می‌شود. کاربرد «شما» و «تو» و

جایگزینی این دو در جمله بار سنگینی دارد بدین معنی که وقتی در جمله، کسی که شما خطاب می‌شده، یکباره تو خطاب می‌شود یعنی در این تغییر لحن یا نوعی احساس صمیمیت نهفته است، یا گونه‌ای تحقیر نسبت به مخاطب. در ترجمه به انگلیسی، این تغییر لحن احساس نمی‌شود زیرا برای هر دو واژه تو و شما یک معادل به کار می‌رود.

نتیجه‌گیری

می‌بینیم که تلاش مترجم طبق گفته گلشیری نیاز به صبر ایوب دارد، مترجم بارها و بارها جمله و واژه را باید بخواند. به فرهنگ لغت مراجعه کند تا بتواند جمله‌ای در حال و هوای نویسنده بیافریند. شاید به همین دلیل است که آنتوان برمن که معتقد بود «ترجمه نگاهی در وادی غریبه است» نیز بر این عقیده بود که هر کتابی لااقل پس از دو دهه مجدداً ترجمه شود. زیرا ترجمه همواره نگاهی نو و کلامی نو طلب می‌کند، همچون تفسیرهای متون گوناگون که به نسبت عصر و زمان افق‌های تازه‌ای را به روی خوانندگان باز می‌کند.

فهرست منابع

BERMAN, Antoine, *L'épreuve de l'étranger*, Gallimard, Paris, 1995

KAFKA, Franz, *Le château*, Gallimard, Paris, 1994

KUNDERA, Milan, *Les testaments trahis*, Gallimard, Paris, 1993

MILLET, Richard, *Le sentiment de la langue*, Edition Champ Vallon, Paris, 1993

PROUST, Marcel, *Œuvre complète*, Gallimard, Paris,

ROLLAND Romain, *L'âme enchantée*, Edition Livre de Poche, Paris, 1979

مهدی سجایی، طرف خانه سوآن، نشر مرکز، ۱۳۶۹.